

## علم اجتماعی بومی (چیستی و چرایی)

سیدحسین شرف‌الدین\*

### چکیده

علم اجتماعی و به‌طور مشخص جامعه‌شناسی بومی یا ایرانی با رویکردهای مختلف آن، عمدتاً به نظام یا منظومه‌ای معرفتی که بررسی روشمند توصیفی، تفسیری، تبیینی، توجیهی و انتقادی مسائل فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، زبانی جامعه ایران با روش‌های خاص را موضوع مطالعه، تحقیق و نظریه‌پردازی خویش قرار داده باشد، اشاره دارد. بدیهی است که این دانش در شکل ایده‌آل خود به‌رغم تعلقات سرزمینی، نسبتی ارگانیک نیز با جریان جهانی علم جامعه‌شناسی دارد. امکان تحقق چنین دانشی با مختصات ویژه، هرچند مورد وفاق اکثریت جامعه‌شناسان و عالمان علوم اجتماعی ایرانی معاصر است؛ اما فعلیت و تحقق آن در وضعیت و موقعیت کنونی، محل بحث و گفتگوی جدی قرار دارد. این نوشتار با روش اسنادی درصدد شناسایی دیدگاه‌های مختلف در این خصوص و ارزیابی تحلیلی و انتقادی آنها براساس معیارهای مألوف است. **واژگان کلیدی:** جامعه‌شناسی، علم بومی، علم دینی، جامعه ایران، راهکارها، موانع.

## مقدمه

از ابتدای ورود رشته جامعه‌شناسی به ایران (دهه ۱۳۴۰) تلاش‌هایی بعضاً به صورت توأمان برای ورود، پذیرش، جذب و تمهید زمینه‌ها و بسترهای لازم برای درونی‌سازی جریان عام جامعه‌شناسی موسوم به جامعه‌شناسی غربی، و تولید نوعی جامعه‌شناسی خاص در پرتو رویارویی و تلاش عالمانه و روشمند برای فهم، تبیین، تفسیر، توجیه و نقد مسائل و رویدادهای فرهنگی اجتماعی و تاریخی خاص جامعه ایران موسوم به جامعه‌شناسی بومی یا جامعه‌شناسی ایران، در مراکز علمی (مشخصاً دانشگاه‌های) کشور صورت پذیرفت.

انگاره بومی‌سازی یا بومی‌گرایی، بر این باور مبتنی است که ما به جای یک جامعه‌شناسی جهان‌شمول (بی‌اعتنا به اقتضائات و تمایزات جغرافیایی، تاریخی و فرهنگی جوامع مختلف)، قانون‌گرا، فرضی-استنتاجی با نتایج قیاسی و تعمیم‌پذیر به جامعه‌شناسی‌های متعدد متناسب با تعدد جوامع انسانی با اقتضائات ویژه و بعضاً انحصاری (با تنوع تاریخی، فرهنگی، مذهبی، زبانی، جغرافیایی، هویتی و تمدنی) نیاز داریم. این ادعا و توقع برای کسانی که به مبانی، رویکردها، پارادایم‌ها، قواعد و ساختار معرفتی، روش‌شناسی، مدل‌های تحلیل و استنباط، ویژگی موضوعات و مسائل مورد مطالعه، نقش و دخالت آشکار و پنهان فاعل شناسا در فرایند مطالعه و نتیجه‌گیری و... این دانش جدید واقف باشند، ادعایی کاملاً مسموع، موجه و پذیرفتنی است و برخی از تحولات بنیادین و به اصطلاح شیفت‌ها و چرخش‌های پارادایمی این علم در روند تاریخی‌اش نیز عمدتاً به غفلت بنیان و نظریه‌پردازان اولیه آن از اقتضائات زمینه‌ای و زمانه‌ای این علم و تسری انگاره‌ها و تلقی‌های طبیعت‌گرایانه و قانون‌مدار به یک جهان انسانی، فرهنگی و اعتباری مستند شده است. از دید این قائلین، حتی دانش غربی موجود که سعی دارد خود را در تراز یک دانش جهانی و دارای ظرفیت‌ها و قابلیت‌های معرفتی و روشی لازم برای مطالعه همه جوامع و اجتماعات انسانی به‌رغم تفاوت‌های آشکار و عبورناپذیر آنها مطرح کند، به واقع یک دانش محلی و بومی، و عمیقاً متأثر از اقتضائات بوم‌شناختی و تعلقات و تعیینات انضمامی و محیطی جهان فرهنگی اجتماعی مورد مطالعه خود (برخی جوامع غربی) است. بررسی خاستگاه و روند رشد تاریخی و نیز واکاوی زبان‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این دانش نیز صراحتاً و تلویحاً جهان‌بینی‌ها و گفتمان‌های غالب و مفروضات زمینه‌ای فکری، فرهنگی، ارزشی، ایدئولوژیکی و فلسفی رایج و مسلط آن دیار را در قرن‌های اخیر بازتاب می‌دهد و همه یافته‌ها و دعاوی آن نیز به‌طور تقریبی از رهگذر مطالعه مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ارتباطاتی جوامع محل نشو و نمای خود به دست آمده است. بدیهی است که این دانش به دلیل اتصال و پیوستگی زیرساختی به بنیادهای متنی و محیطی و اقتضائات زمینه‌ای و موقعیتی،

نمی‌تواند در بخش مفاهیم، مفروضات، نظریه‌ها، پارادایم‌ها، روش‌ها، مسائل و سنت‌های فکری، جامعه‌تعلق و تقید را از تن به در کرده و جهان‌شمول و فرا متن معرفی گردد؛ هرچند برخی از فیلسوفان علم، شکل‌گیری حوزه‌های معرفتی خرد به تبع تعدد تاریخ‌ها، جغرافیاها و اقلیم‌های فرهنگی اجتماعی خاص در پرتو رویارویی با پدیده‌ها و مسائل جاری آن متون، تحت عنوان بومی شدن را مانع جهان‌شمولی آن نمی‌دانند.

### تاریخچه

گفتمان بومی‌سازی ابتدا در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰م، در کشورهای مستعمره تازه به استقلال رسیده مانند هند و کشورهای آفریقایی در بستر گفتمان ناسیونالیسم و استقلال‌طلبی ظاهر شد و بخشی از گفتمان پسا استعماری این کشورها گردید. ایدئولوژی مارکسیستی، به‌عنوان یک گفتمان انتقادی علم غربی را پاره‌ای از موجودیت و ابزار نفوذ و تسلط امپریالیسم سرمایه‌داری غرب معرفی می‌کرد و از ایده ملی شدن علوم (به‌ویژه علوم انسانی و اجتماعی) در بستر دولت-ملت‌های جدید و معطوف به مطالعه مسائل درونی حمایت می‌کرد. در کشورهای اسلامی، به‌ویژه با شکل‌گیری برخی جنبش‌های بنیادگرا و تأکید بر لزوم خودیابی تمدنی و بازگشت به اسلام اصیل و رهایی از سلطه فرهنگی غرب و بالاتر و جدی‌تر از همه وقوع انقلاب شکوهمند اسلامی ۱۳۵۷ در ایران، مسئله بومی‌سازی علوم و به بیان گویا اسلامی‌سازی علوم (انسانی و اجتماعی) را به گفتمان غالب تبدیل کرد. در برخی از کشورهای غیرغربی، نیروهای اجتماعی نوگرا و نیروهای اجتماعی سنت‌گرا، علم جدید را به مثابه حوزه‌ای از گفتمان چالش سنت و مدرنیته مورد توجه قرار دادند. از این‌رو، نوگرایان که دانشگاه‌ها و مؤسسات و نهادهای تولید و اشاعه علم جدید را به‌عنوان مهم‌ترین نهادها و پایگاه‌ها در اختیار داشتند، می‌توانستند از درون این پایگاه‌ها، در مقابل سنت‌گرایان به مقاومت پردازند و یا آنها را به چالش بکشند (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۹۰).

گفتنی است که ضرورت اقدام در جهت تسهیل زمینه‌های فرهنگی اجتماعی بومی‌سازی علم، دست‌کم در ظاهر مورد توصیه برخی نهادهای بین‌المللی نیز بوده است: «سازمان فرهنگی یونسکو در ۱۹۷۷م، کمیته‌ای تحت عنوان «کمیته همکاری بین‌المللی در علوم اجتماعی» برای گسترش رابطه، همکاری، تحقیق علمی میان کشورهای مختلف، با تأکید بر مسائل خاص کشورهای در حال توسعه به وجود آورد. هدف این کمیته تقویت جامعه‌شناسی‌های ملی، معطوف به مسائل خاص این کشورها بود؛ زیرا جامعه‌شناسی کشورهای در حال توسعه را از جهاتی به اروپا و آمریکا وابسته می‌دانست» (نقل از: سبزی و جمشیدی، ۱۳۹۳، ص ۱۶).

بومی‌سازی همچنین از جمله اهداف مورد نظر از تأسیس مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی

در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران در آبان ۱۳۳۷، به‌عنوان اولین مرکز مطالعات اجتماعی تخصصی در ایران ذکر شده است. طبق اساسنامه، این مرکز سه هدف را از رهگذر فعالیت‌های رسمی خود جستجو می‌کرده است: ۱. ترویج و انتشار علوم و تحقیقات اجتماعی در ایران؛ ۲. شناساندن کیفیت امور و مسائل اجتماعی کشور و توأم نمودن جهات نظری و تجربی در علوم اجتماعی؛ ۳. مشاوره و راهنمایی در زمینه نوسازی و توسعه کشور. برای تحقق اهداف فوق، سه نوع فعالیت آموزشی، تحقیقی و تألیف و ترجمه؛ و رایزنی و مشاوره برای مؤسسه در نظر گرفته شد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۳). بی‌شک، انجام تحقیقات اجتماعی در کشور (هدف اول)، شناسایی کیفیت امور و مسائل اجتماعی کشور (هدف دوم)، توأم نمودن جهات نظری (برگرفته از جامعه‌شناسی غربی) با جهات تجربی (ناشی از مطالعه موضوعات و مسائل بومی) و بهره‌گیری از این یافته‌ها و نتایج در راستای نوسازی و توسعه کشور از طریق مشاوره‌دهی به مسئولان و کارگزاران (هدف سوم) مجموعاً زمینه مناسبی برای شکل‌گیری و شکوفایی تدریجی یک جامعه‌شناسی بومی و در مراحل بعد بهره‌گیری عملی از آن در جهت خدمات‌دهی اجتماعی در سطح خرد و کلان را فراهم می‌سازد.

احسان نراقی، مؤسس این مرکز در بیان مأموریت و حوزه فعالیت آن می‌نویسد: «مؤسسه در ضمن دروس اختصاصی خود مسائل مختلف اجتماعی فعلی ایران را مورد بحث قرار می‌دهد و دانشجویان را عملاً راهنمایی می‌کند تا درباره مشکلات زندگانی اجتماعی کشور خود به مذاقه و تعمق پردازند و خود را برای یافتن راه حل‌ها آماده سازند» (مؤسسه، ۱۳۳۹، ص ۴).

از شواهد تاریخی چنین برمی‌آید که سنت بومی‌سازی یا بومی‌گرایی علم که تا پیش از انقلاب اسلامی، در سطح محدود و به‌طور عمده از سوی توسط برخی روشنفکران ملی متعهد طرح می‌شد؛ بعد از انقلاب، تحت تأثیر روند پرگستره و شتابان دینی شدن تدریجی ساختارها و نهادهای اجتماعی و علاقه‌مندی عموم به زیستن تمام عیار در شعاع فرهنگ و زیست جهان دینی و بالاتر از همه رهایی از وابستگی به دنیای غرب به‌ویژه در حوزه‌های فرهنگی، ضرورت توجه به اسلامی‌سازی علوم انسانی و اجتماعی (و بالتبع تأسیس جامعه‌شناسی ایرانی اسلامی) نیز به دغدغه برخی اندیشمندان و مراکز علمی پژوهشی تبدیل شد. البته روشن است که میان جامعه‌شناسی بومی مورد انتظار این عده از روشنفکران و بنیان مؤسسه یاد شده با جامعه‌شناسی ایرانی اسلامی مورد انتظار تحت تأثیر الزامات و اقتضانات برآمده از وقوع انقلاب اسلامی، تفاوت‌های جدی وجود دارد که در ادامه بدان اشاره خواهد شد. متأسفانه این نوع تلاش‌های کم‌فروغ همواره با برچسب‌هایی همچون «نوعی تلاش برای ایدئولوژیک کردن علم» مورد مخالفت صریح و ضمنی برخی از ارباب معرفت‌دانشگاهی قرار گرفت و امکان، مطلوبیت و مشروعیت آن زیر سؤال رفت. گفتنی است که مواجهه غالب این عده با پروسه یا پروژه مذکور

عمدتاً سلبی و عملی و از نوع بی‌اعتنایی و بی‌تفاتی به طرح این ایده از سوی جریان‌ها و نهادهای علمی-مذهبی و مناقشه در اعتبار معرفت‌شناختی و ضرورت‌های وجودشناختی آن بوده است. در مقابل برخی از اهالی علوم اجتماعی در قالب نوعی واکنش شناختی ایجابی به این پروژه، ضمن بررسی تحلیلی و انتقادی تلقی‌ها و انگاره‌های موجود و تأیید معقولیت و مطلوبیت مشروط و مقید آن، راه‌هایی را برای تحقق این هدف یعنی بومی‌سازی علوم اجتماعی در کشور (و بسترسازی جهت نوعی دگراندیشی در برابر علوم اجتماعی رایج) پیشنهاد کردند. در ادامه این نوشتار، به نمونه‌هایی از این دیدگاه‌ها (موافقان بومی شدن) اشاره خواهد شد.

از دید برخی جامعه‌شناسان، تلاش‌های صورت گرفته برای بومی شدن / بومی‌سازی جامعه‌شناسی، در دوره بعد از انقلاب به دو طرح جامعه‌شناسی اسلامی (به انگیزه اسلامی کردن جامعه‌شناسی) و مهندسی فرهنگی (به انگیزه اسلامی کردن جامعه) انجامیده است. طرح جامعه‌شناسی اسلامی در پی تغییر پیش‌فرض‌های معرفتی جامعه‌شناسی و تلقی آن به منزله یک دستگاه روش‌شناختی برای آزمون تجربی آیات و روایات دینی مربوط به امور اجتماعی با هدف ارائه داورهای علمی براساس متون دینی است. طرح مهندسی اجتماعی و فرهنگی نیز می‌کوشد تا محتوای نظری و روش‌شناختی جامعه‌شناسی را با هدف تغییر ارزش‌ها و نگرش‌ها و به عبارت بهتر، اسلامی کردن جامعه به‌کار گیرد (قانعی راد، ۱۳۸۹، ص ۱۲۵).

گفتنی است که بومی‌سازی اگر تنها در حد تمایز موضوعی یعنی عطف توجه به مسائل و واقعیت‌های فرهنگی اجتماعی خاص جامعه ایران محدود شود، حداقلی و اگر این تخصیص، فراتر از سطح موضوع و مسئله به سطح مبانی، مفاهیم، نظریه‌ها، روش‌ها، پارادایم‌ها و کار ویژه‌ها نیز تسری داده شود، بومی‌سازی حداکثری خواهیم داشت. جامعه‌شناسی بومی (= اسلامی / اسلامی-ایرانی)، همچنین بسته به نوع نسبتی که با جامعه‌شناسی عام (غربی) و مبانی و مفروضات اسلامی (یا اسلامی-ایرانی) دارد زمینه طرح سه دیدگاه تأسیسی، تهذیبی و ترکیبی را در میان قائلان فراهم ساخته است.

### تعریف جامعه‌شناسی بومی

از دید برخی جامعه‌شناسان، جامعه‌شناسی بومی ایران یا ایرانی به لحاظ ایجابی باید ربط معنی‌داری با تاریخ، جامعه، فرهنگ و هویت ایرانی داشته باشد، از درون دغدغه‌ها و درگیری‌های مردم همین جامعه بجوشد، جهان‌بینی حاکم بر این فرهنگ را بازنمایی کند، از ذخیره‌های دانشی بومی و دانش‌های نهادی شده در فرهنگ بهره‌گیری کند، موضوع خاص مورد مطالعه خود یعنی جامعه ایران و مسائل و مشکلات خاص آن را عمیقاً بشناسد و آنها را واقع‌بینانه تفسیر و تحلیل کرده

و حل و فصل نماید و راه حل‌هایی برای آنها تدارک بیند. داشتن این ویژگی‌ها نه تنها تعارضی با علمی بودن ندارد که حتی ضرورت علمی بودن، آنها را اقتضا می‌کند.

این جامعه‌شناسی، همچنین به لحاظ سلبی نمی‌تواند در ستیز با دین، فرهنگ و جامعه مورد مطالعه باشد، نمی‌تواند مبلغ عقلانیت ابزاری بیگانه با فرهنگ و ارزش‌ها و عناصر معنایی باشد؛ همچنین نمی‌تواند احساسات، عواطف، تمایلات و نیازهای انسانی را نادیده بگیرد و در مقام مدیریت و کنترل، همه امور را به دست عقلانیت و بوروکراسی بسپارد. این جامعه‌شناسی، در عین حال، نمی‌تواند نسخه‌برداری شده از جامعه‌شناسی اروپایی یا آمریکایی باشد (آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۲۸۰ و ۲۳۳).

برخی از اندیشمندان نیز جامعه‌شناسی بومی یا ایرانی-اسلامی را نوعی بازخوانی عصری نظریه‌ها و اندیشه‌های اجتماعی متفکران مسلمان و اندیشه‌های اجتماعی مستخرج از میراث کهن ملی مذهبی می‌دانند که می‌تواند ما را در فهم، تفسیر، نقد و اصلاح وضعیت‌های موجود و بلکه جامعه‌سازی مطلوب و آرمانی هدایت کند. نظریه دکتر علی شریعتی و همفکرانی همچون اقبال لاهوری مبنی بر «بازگشت به خویشتن» و همچنین نظریه «ذهن محبوس» العطاس، نمونه تلاش‌های فکری موفق در زمینه گفتمان بومی شدن ارزیابی می‌شوند (توسلی، ۱۳۸۶، ص ۲۸).

تردیدی نیست که در وضعیت کنونی، در مراکز علمی و دانشگاهی ایران هم می‌توان (هرچند با تسامح) از حوزه‌ای به نام جامعه‌شناسی بومی (یعنی مجموعه‌ای از مطالعات و تحقیقات معطوف به مسائل فرهنگی، اجتماعی و تاریخی جامعه ایران معاصر) سراغ گرفت و هم از افرادی که در مناصب دانشگاهی، به صورت حرفه‌ای در خصوص این مسائل مطالعه، تأمل، تحلیل، فرضیه‌سازی، نظریه‌پردازی و نقادی جامعه‌شناسانه کرده و حتی نوعی نگرش، تلقی، یا «گفتمان جامعه‌شناسانه» را در برخی موضوعات، در فرهنگ عمومی کشور بسترسازی کرده‌اند، نام برد؛ اما در ظاهر آنچه محل گفتگو است، اینکه تلاش‌های یاد شده به‌رغم سابقه تاریخی، تاکنون به شکل‌گیری یک منظومه معرفتی دارای فصل ممیز هویتی و مرزهای نمادین مفهومی، نظری، روشی، ارزشی، رویکردی و پارادایمی با مدل‌های تحلیل و تبیین مشخص و متناسب که بتوان آن را به‌عنوان «جامعه‌شناسی ایرانی» تعریف و مطرح کرد و توقع شناخت تخصصی پدیده‌ها و وضعیت‌های مختلف جامعه ایران را با مختصات محلی، تاریخی، فرهنگی، مذهبی، زبانی و جغرافیایی ویژه را از آن داشت؛ منجر نشده است. بدیهی است که این نوع جامعه‌شناسی افزون بر تمرکز بر مسائل عینی خاص جامعه ایران و مطالعه رفتار مردمی با جهان‌بینی، فرهنگ، تاریخ، هویت، زیست جهان و سبک زندگی مشخص، از حیث فاعل شناسا نیز تمایزی اجتناب‌ناپذیر دارد، روشن است که بهره‌گیری از

عقلانیت جامعه‌شناختی متمایز حتی در مقام مطالعه موضوعات و مسائل مشترک و عام جامعه انسانی نیز بالقوه می‌تواند به خلق جامعه‌شناسی‌های متعدد و متفاوت منجر شود. تردیدی نیست که جامعه‌شناسی ایرانی با مختصات ویژه فوق به معنای دقیق کلمه، تاکنون تحقق و تبلور نظام‌یافته و نهادی شده‌ای نیافته و حتی برخی امکان تحقق آن را به دلایلی مورد مناقشه قرار داده‌اند، اما انکار نمی‌توان کرد که تاکنون اندیشه‌هایی قریب به مختصات یاد شده، هرچند به صورت تک‌نگاشتی تولید و عرضه شده و از این حیث بخشی از جامعه‌شناسی ایرانی هرچند به صورت پراکنده و نظام‌نیافته تحقق یافته است (ر.ک: کچوئیان، ۱۳۹۲، ص ۴-۸).

اندیشه‌های معطوف به شناخت توصیفی و تحلیلی جامعه، فرهنگ، هویت و خلیقات ایرانیان در طول تاریخ و به‌ویژه در دوره معاصر، با ذهنیت و عقلانیت ایرانی به خلق طیف گسترده‌ای از آثار علمی و ادبی در چند دهه اخیر منجر شده است. برخی از آثار اندیشمندان ایرانی معاصر همچون سیدجواد طباطبایی (برای نمونه: زوال اندیشه سیاسی در ایران، ۱۳۷۳؛ تأملی درباره ایران: دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران، ۱۳۸۰)؛ محمدعلی همایون کاتوزیان (برای نمونه: نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران، ۱۳۷۷؛ تضاد دولت و ملت در ایران، ۱۳۸۱)، احمد اشرف (برای نمونه: موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، ۱۳۵۹؛ طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران، ۱۳۹۳)، علی شریعتی (برای نمونه: بازشناسی هویت ایرانی اسلامی، تشیع علوی و تشیع صفوی، ۱۳۵۹)، جلال آل احمد (برای نمونه: سرگذشت کندوها، ۱۳۳۱؛ از رنجی که می‌بریم، ۱۳۲۶)، محمدعلی جمال‌زاده (برای نمونه: خلیقات ما ایرانیان، ۱۳۴۵؛ تصور زن در فرهنگ ایران، ۱۳۵۷)، فرامرز رفیع‌پور (برای نمونه: توسعه و تضاد، ۱۳۷۶؛ دریغ است ایران که ویران شود، ۱۳۹۳)، تقی آزاد ارمکی (برای نمونه: جامعه‌شناسی تغییرات فرهنگی در ایران، ۱۳۸۳؛ جامعه، سیاست و فرهنگ در ایران، ۱۳۹۵) را می‌توان در این راستا ارزیابی کرد.

برخی جامعه‌شناسان نیز ضمن تفکیک مفاهیم بومی شدن، بومی بودن، بومی سازی، بومی گرایی و بومی نگری؛ بر این باورند که گفتمان بومی بسته به اینکه به کدام وجه از وجوه تولید، آموزش، کاربست و پیامدهای علوم توجه و تأکید شود و بسته به اینکه چه جهت‌گیری ایدئولوژیکی نسبت به علم مدرن اتخاذ شود، معنا و تعریفی متفاوت خواهد داشت. معیار جهت‌گیری‌های ایدئولوژیک را می‌توان در دو قطب قرار داد: نخست جهت‌گیری معطوف به پذیرش مدرنیته و علم مدرن که جهت و هدف غایی بومی سازی را همسویی و پیوند بیشتر با دانش جهانی می‌بیند و جهت‌گیری ضدیت با مدرنیته که نوعی گسست با علم جهانی را تقویت می‌کند (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۹۲).

### ویژگی‌های جامعه‌شناسی بومی

گفتنی است که گفتمان جامعه‌شناسی بومی و ایرانی، آنگاه که از سوی اندیشمندان دارای تعلق خاطر صرفاً ملی، میهنی، هویتی و تمدنی مطرح می‌شود، معمولاً نسبت به موضوع دیانت (اسلام) و نقش تمدن‌سازی و جامعه‌سازی آن و نیز نقش بالقوه‌ای که می‌تواند در شکل‌گیری و غنای یک علم اجتماعی اسلامی ایرانی متناسب با ضرورت‌های عصری داشته باشد، موضعی لابشرط (عدم تأیید یا نفی عاملیت اسلام) و در موارد اندکی بشرط لا (نادیده‌انگاری تعددی عاملیت اسلام) بوده است. در مقابل، اندیشمندانی که اسلامیت را جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ و هویت ایرانی می‌دانند، بالطبع نسبت به دین موضعی به شرط شی (تأییدی) داشته و از جامعه‌شناسی ایرانی-اسلامی یا اسلامی-ایرانی سخن گفته و دفاع می‌کنند.

لازم به ذکر است که جامعه‌شناسی بومی آنگاه با صبغه اسلامی (اسلامی-ایرانی) مورد توجه قرار می‌گیرد افزون بر ویژگی موضوعی یعنی عطف توجه به مسائل فرهنگی اجتماعی جامعه ایران و ویژگی معرفت‌شناختی یعنی استنتاج و استنباط از مبانی و مفروضات بنیادین تفکر اسلامی (مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، غایت‌شناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی اسلام)؛ از ویژگی‌های معرفتی، روشی و کارکردی دیگری نیز از دید مدعیان و موافقان برخوردار است که به اجمال بدان اشاره می‌شود: بهره‌گیری توأمان از روش‌های مختلف عقلی، شهودی، نقلی و تجربی و عدم اکتفا به روش‌های صرفاً تجربی؛ به‌رغم اشتراک با جامعه‌شناسی موجود در مقام توصیف رویدادها، بالقوه می‌تواند به استناد مبانی و ارزش‌های حاکم، موضعی متفاوت در مقام تبیین، تفسیر، توجیه و نقد واقعیت‌ها اتخاذ کند؛ توان لازم برای نقد بیرونی و درونی جامعه‌شناسی موجود و رویکردهای جامعه‌شناسانه به واقعیت‌های محیط و نیز متمیم و تکمیل نظریه‌ها و انگاره‌های نظری آن؛ تلاش در جهت ارائه فهمی تئوریک از حیات اجتماعی و افق‌گشایی در جهت فهم و تفسیر واقع بینانه مسائل و واقعیت‌های فرهنگی-اجتماعی-تاریخی به‌ویژه لایه‌هایی از واقعیت که دانش تجربی موجود از وصول بدان عاجز است؛ داشتن رویکرد انتقادی نسبت به برخی وضعیت‌ها و بودن‌ها و توصیه و ترغیب به اقدامات مقتضی برای رهایی از وضع موجود و تبدیل آن به وضع مطلوب (بدیهی است که این نوع جامعه‌شناسی به دلیل اشتغال بر وجوه ارزشی، هنجاری و تجویزی، به صورت آشکار و پنهان در مسیر هدایت تدریجی عموم به جامعه آرمانی و متعالی گام می‌زند. به بیان دیگر، این جامعه‌شناسی فراتر از کمک به فهم واقعیات عینی، متعهد به نوعی حقیقت است)؛ توان ارائه راهکارها و توصیه‌های خاص برای برون‌رفت از مشکلات و تنگناها؛ سازگاری و تلائم بیشتر با سایر عناصر فرهنگی موجود در جامعه دینی؛ بازتفسیر و معنابخشی به برخی باورها، سنت‌ها، رسوم، آیین‌ها و رفتارهای موروثی و بالاخره اینکه این دستگاه معرفتی به



دلیل انتساب به دین برای عموم مؤمنانی که دغدغه اسلامی زیستن، تفسیر دینی از واقعیت‌های دنیای اجتماعی (دغدغه نظری) و هدایت‌یابی در مسیر تحقق وضعیت‌های بدیل و جایگزین (دغدغه عملی) را دارند، ارضاکنده است.

از این رو، اجمالاً می‌توان علوم اجتماعی یا جامعه‌شناسی اسلامی را به‌عنوان یکی از جلوه‌های عقلانیت دینی، نقطه اتصال و تلاقی میان شاخه‌هایی از حکمت نظری، بخش‌هایی از حکمت عملی ثابت و لایتغیر (بایدها و نبایدهای ثابت و قطعی اعم از فقهی، اخلاقی و عرفی) و منطقه‌الفراغی از اعتباریات اقتضایی، بومی و متغیر فرهنگ‌ها و جوامع مختلف اسلامی دانست. البته به‌رغم تصویرسازی بالا، هنوز هم در خصوص چیستی، چرایی، چگونگی تحقق، مختصات، اهمیت و جایگاه و کارکرد این دستگاه معرفتی، سؤالات و دغدغه‌های زیادی وجود دارد که تصریحاً و تلویحاً در بیانات موافقان و مخالفان بدان اشارت رفته است.

#### جامعه‌شناسی یا جامعه‌شناسی‌ها / امکان یا عدم امکان

تردیدی نیست که امکان طرح جامعه‌شناسی بومی، جامعه‌شناسی اسلامی، جامعه‌شناسی اسلامی-ایرانی، جامعه‌شناسی انتقادی و... مستلزم پذیرش جامعه‌شناسی‌ها به جای جامعه‌شناسی به‌عنوان یک علم است و این تنها با فرض برخی رویکردها و ملاحظات توجیه‌پذیر خواهد بود. برای مثال، رویکرد تحصیلی به دلیل نگاه جهان‌وطنی و قانون‌گرایانه به علم، مخالفت با جنبه‌های سوپروکتیو علوم اجتماعی و فرهنگی، اکتفا به مطالعه سطوحی از واقعیت عینی با روش صرفاً تجربی و انکار سایر لایه‌های تودرتوی واقعیت اجتماعی فرهنگی و... تلقی بومی، خاص‌گرا و انضمامی از علم اجتماعی را منطقاً غیر موجه و منتفی می‌داند؛ در مقابل رویکردهای تفسیری و انتقادی هرچند به معانی متفاوت، علم بومی را منطقاً ممکن و بلکه اجتناب‌ناپذیر می‌دانند. همچنین از دید آن دسته از فیلسوفان علم که به پارادایمی کردن و گفتمانی کردن معرفت معتقدند، یا دیدگاه‌های پسامدرنی که با رویکردی کارکردی، علم را از وجه‌شناختی آن تخلیه و به یک حوزه فرهنگی مطالعاتی تبدیل کرده‌اند؛ و نیز دیدگاه کسانی که علم اجتماعی را به نوعی آگاهی اجتماعی تقلیل داده‌اند؛ تعدد و تکثر جامعه‌شناسی امری موجه، مقبول و اجتناب‌ناپذیر خواهد بود (ر.ک: پارسانیا، ۱۳۹۵، ص ۱۸۲-۱۸۴).

طبق نظریه تکثرگرایی تاریخی و اعتقاد به وجود تاریخ‌های متعدد برای جامعه بشری (در مقابل دیدگاه غالب و انحصاری تجدد یعنی وحدت تاریخ)، جوامع مختلف افزون بر تمایز از حیث نوع رخدادها، بازیگران حوادث و جزئیات تاریخی، از حیث منطق درونی تحولات تاریخی نیز با یکدیگر تمایز دارند. فهم این منطق درونی، تنها از طریق نظریه‌پردازی‌های متنوع اجتماعی

تاریخی با رعایت تفاوت تاریخ‌ها و تحولات تاریخی جوامع مختلف، نحوه وقوع حوادث و نظم اجتماعی خاص آنها در این تاریخ ممکن خواهد شد. از این‌رو، جامعه ایرانی نیز به دلیل برخورداری از تاریخ خاص، برای توصیف، تبیین و جریان‌شناسی رویدادها و تحولات تاریخی خود، به نظریه‌پردازی‌های بومی و اختصاصی نیازمند است (ر.ک: کچوئیان، ۱۳۹۲).

از دید گفتمان‌قائل به لزوم شکل دادن دانش، هنر و علم سازگار با هویت و زیست‌بوم تاریخی، فرهنگی و فکری جوامع: علم زمانی حالت بومی دارد که به‌عنوان عنصری از عناصر فرهنگی در ارتباطی متناسب و هماهنگ با نیازهای جمعیت انسانی در قلمرو مکانی که زیست‌بوم اجتماعی به شمار می‌آید، کارکرد داشته باشد و علوم جدید (در مفهوم امروزی) که در غرب پرورده شده تنها در صورتی می‌توانند جزء لاینفک فرهنگ همه جوامع مختلف بشری باشند که با پیکره فرهنگ و سایر عناصر فرهنگی جامعه مورد نظر هماهنگ و هم‌نوا شده و برای همان فرهنگ و همان مردم کارایی داشته باشند (ارشاد، ۱۳۷۸، ص ۲۳۲).

لازم به یادآوری است که برخی اندیشمندان به‌رغم پذیرش قرآنی یا گونه‌هایی از جامعه‌شناسی اسلامی، بر وحدت جامعه‌شناسی به مثابه یک علم تأکید دارند. از دید ایشان، جامعه‌شناسی با همه کاستی‌ها و تمایزاتی که با علوم دقیقه دارد به خانواده علوم تعلق دارد و لاجرم باید واجد همان خصوصیات باشد که در علم مطرح است مثل عمومیت، امکان به اشتراک‌گذاری، آزمون‌پذیری و بی‌طرفی (شجاعی‌زند، ۱۳۹۴، ص ۸۲).

### دلایل و ضرورت‌های بومی‌سازی

ضرورت بومی شدن یا بومی‌سازی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی یا خلق جامعه‌شناسی بومی، افزون بر اقتضانات ذاتی و عرضی موضوعات و مسائل مورد مطالعه و ضرورت توجه اکید به تعینات و تقیدات وجودی و محیطی و اختصاصات هویت‌های انضمامی موجود در حوزه‌ها، متن‌ها، اقلیم‌ها، زیست‌جهان‌ها و پدیده‌های فرهنگی اجتماعی و تاریخی خاص، به دلایل دیگری نیز مستند شده که به برخی از مهم‌ترین آنها در ذیل اشاره می‌شود:

تفاوت معنایی کنش‌های انسانی در جوامع و اقلیم‌های فرهنگی مختلف تحت تأثیر عناصری کیفی مختلف: در علوم انسانی، پدیده‌های کیفی چون ایده، فکر، ایدئولوژی، جهان‌بینی، فرهنگ، احساسات، قومیت و مانند آن، تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر رفتارهای انسان دارند (دفتر حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص ۵۴) بدیهی است که در مطالعه این ویژگی‌ها و کنش‌های برآمده از آنها توجه به تفاوت‌های معنایی و ویژگی‌های کیفی امری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.

همچنین ضرورت بومی‌سازی به نقش و تأثیر تعیین‌کننده علوم انسانی (و علوم اجتماعی) در

راهبری و تحولات زندگی انسان مستند شده است. بدیهی است که علم تنها هنگامی که کارکرد مطلوب و مورد انتظار جامعه را تأمین کند، مفید خواهد بود: «ضرورت بازسازی بنیادی علوم انسانی آنگاه به خوبی لمس می‌گردد که اهمیت بی‌نظیر و نقش عظیم این دسته از علوم را در زندگی انسان، تکامل و سعادت او و تحولات جامعه، در ابعاد مختلف آن مورد توجه و دقت قرار دهیم، چه آنکه علوم یاد شده تنها علمی هستند که محور تحقیقات و پژوهش‌هایشان انسان و ابعاد وجودی اوست و از این جهت، دقیق‌ترین، ارزشمندترین و پیچیده‌ترین موضوعات را به خود اختصاص می‌دهند و در واقع این علوم هستند که مستقیماً به انسان و به زندگی و سعادت او می‌پردازند» (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۳، ص ۵-۶).

دلایل دیگری نیز در توجیه بومی‌سازی و ضرورت‌های اجتناب‌ناپذیر آن ذکر شده است. از آن جمله: ضرورت طرد علم غربی به‌عنوان وسیله و محملی برای ایجاد و استمرار سلطه فرهنگی غرب، داشتن ماهیت ایدئولوژیکی و سویه‌های ارزشی و هویتی متعارض با ارزش‌ها و هویت‌های جوامع غیر غربی، ناکارآمدی در فهم و تفسیر واقعیت‌های فرهنگی اجتماعی جوامع غیر غربی، ابتنا بر مبانی و مفروضات هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، ارزش‌شناختی و غایت‌شناختی خاص و غیرقابل قبول برای همگان (به‌ویژه برای جوامع اسلامی)، ایفای نقش مستقیم و غیرمستقیم در خلق پیامدهای مخرب در سطوح مختلف، اثبات دروغین بودن ادعای علم غربی مبنی بر عینیت و بی‌طرفی، ضرورت تقویت فضای چندصدایی و طرح گفتمان‌های معرفتی مختلف با هدف رشد و تقویت دانش اجتماعی، ترمیم ضعف سرمایه فرهنگی جامعه‌شناسی موجود، واکنش به مصرف منفعلانه توأم با تأخر تاریخی علوم رشد یافته بر مبنای واقعیت‌ها و زمینه‌های محیطی جوامع غربی توسط سایر جوامع، وابستگی انفکاک‌ناپذیر نهاد علم به موقعیت‌های محیطی موضوعات مورد مطالعه خود، انفکاک‌ناپذیری نظریه‌پردازی کلان در علوم اجتماعی از عطف توجه جدی به ابعاد فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، سیاسی، ملی و مذهبی جوامع مختلف انسانی، ابتلای جامعه‌شناسی موجود به چالش‌های مختلف در حوزه فرهنگ عمومی جوامع (نه فقط حوزه آکادمیک)، بریده شدن علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی وارداتی از فلسفه‌های اجتماعی خاص خود و ارزش‌های ضمیمه‌ای آن و...

فاضلی، دلایل و مستندات سوق‌یابی به گفتمان بومی‌سازی علوم در کشورهای غیر غربی به‌ویژه کشورهای اسلامی، را در موارد زیر خلاصه کرده است:

- تأکید بر ناکارآمدی و ناکامی علوم غربی در تحقق آرمان‌های پیشرفت، رفاه و توسعه اقتصادی و اجتماعی در کشورهای غیر غربی؛

- نقد معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تفکر پوزیتیویستی به مثابه پشتوانه و سنگ زیرین علم جدید؛

- نقد مبانی اومانستی و غیر متافیزیکی و دینی علم غربی و تأکید بر ضدیت‌ها و تعارضات بین علم و دین؛

- تأکید بر کارآمدی دانش‌های بومی به مثابه بدیل برای علم غربی؛

- تأکید بر استعمار علمی و سوءاستفاده‌های کشورهای غربی از علم جدید برای تحکیم و تداوم سلطه و استعمار؛

- تأکید بر پیامدهای مخرب علم جدید در زمینه تخریب محیط زیست، توسعه سلاح‌های کشتار جمعی، از بین بردن منابع اقتصادی، تخریب ارزش‌های فرهنگی و...؛

- تأکید بر قلمروهای فلسفی و متافیزیکی معنادهی به زندگی و فهم جهان آخرت که علم جدید ناتوان از پرداخت به آن است؛

- فاش کردن پرونده دانشمندان و محققان غربی که به جاسوسی در کشورهای غیر غربی پرداخته یا منافع این کشورها را به نفع کشورهای غربی به خطر انداخته‌اند؛

- نقد اخلاقی عالمان و علم جدید یا اخلاق‌زدایی از دانشمندان و تحصیل‌کردگان علم جدید به مثابه افراد ضد اجتماع، بدون اصالت یا بی‌بندوبار (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۹۱؛ همچنین ر.ک: برزگر، ۱۳۸۹).

از دید برخی نویسندگان، تلاش در جهت تولید علم بومی یا بومی‌سازی علوم اجتماعی، نشانه روشنی از تلاش در جهت تبدیل علوم اجتماعی به امری هویتی و تأکید بر بازخوانی اندیشه‌های اجتماعی متفکران مسلمان (مثل فارابی، بیرونی، غزالی، ابن‌خلدون و...) و ارجاع بدان‌ها به جای ارجاع به دیدگاه‌های دیگران، و بالاتر از آن، تلاش در جهت معرفی اندیشه‌های اجتماعی این متفکران به جهان است (ر.ک: آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۲۷۰).

از این‌رو، اقدامات مقتضی در جهت تولید و تقویت جامعه‌شناسی اسلامی ایرانی به معنای مجموعه‌ای از نظریه‌های کلان اجتماعی، بالقوه می‌تواند جهان اجتماعی موجود را برای انسان ایرانی که مهم‌ترین وجهه نظری، عنصر شخصیتی و میز هویتی وی را دینی بودن تشکیل می‌دهد، و در جامعه و فرهنگی دینی نشو و نما می‌کند، معنادار سازد؛ به شناخت ویژگی‌های تاریخی خاص جامعه ایران یا نوعی فلسفه تاریخ خاص جامعه ایرانی کمک کند (بی‌شک، آگاهی از ویژگی‌ها و اختصاصات جامعه و تاریخ ایران مقدمه‌ای بسیار ضروری برای شناخت عقلانیت اجتماعی خاص این تاریخ و جامعه است)؛ شهروند ایرانی را در شناخت و تحلیل، مهندسی اجتماعی و تصویرسازی مفهومی از آینده جهان و وضعیت مطلوب فرهنگی اجتماعی در آینده جهان براساس تشخیص روندها و فرایندهای منجر به شکل‌گیری جهان مطلوب (در مقابل تصویر عرضه شده توسط غرب و نظریه‌پردازان غربی) راهبری و هدایت کند؛ در پرتو آموزش و تعلیم این علوم، زمینه

رشد و تربیت متناسب او فراهم می‌آید؛ انگیزه لازم برای تقویت و گسترش مطالعات ملی و منطقه‌ای برای عموم پژوهشگران ایرانی حاصل می‌گردد؛ زمینه و بستر لازم برای گفتگو و تعامل در متن جامعه‌شناسی و میان جامعه‌شناسی‌های مختلف در جهت بهره‌گیری متقابل تمهید می‌شود، نابرابری موجود در عرصه تولید، توزیع و مصرف علم دست کم به صورت نسبی تقلیل می‌یابد؛ کشور ما نیز همچون کشورهای پیشرفته در چرخه تولید علم اجتماعی جهانی مشارکتی فعال می‌جوید، بستر لازم برای مقاومت در برابر علم غربی و به چالش کشیدن آن، به مثابه نوعی مبارزه علیه استیلای فرهنگی غرب را فراهم سازد و ...

### مخالفتان مطلق و مشروط بومی‌شدن

برخی از اندیشمندان گاه بدون ارائه دلایل کافی با نفس بومی‌شدن یا بومی‌سازی علم صرفاً به ادعای جهان‌شمول بودن ماهیت علم یا سیاسی خواندن و ایدئولوژیک تلقی کردن تلاش‌های معطوف به بومی‌سازی مخالفت کرده و آن را ناشی از عدم شناخت کافی دانش اجتماعی موجود و ظرفیت‌های بالفعل و بالقوه آنها در تأمین نیازها و انتظارات شناختی (اعم از توصیفی، تبیینی، تفسیری و انتقادی) ارزیابی کرده‌اند. برخی نیز به اقتضای مبانی و مفروضات نظری خود، تحقق این علم را به لحاظ معرفت‌شناختی ممتنع می‌دانند. بدیهی است که نتیجه استدلال ایشان، هرچند با مخالفتان بومی‌شدن علم یکی است اما منطق ایشان در این مخالفت متفاوت است. گفتنی است که در فحوای مواضع اعلامی این اندیشمندان گاه عباراتی یافت می‌شود که بیش از مخالفت، از نوعی موافقت مشروط و مقید ایشان با علم بومی حکایت دارد. در ادامه به برخی از این دیدگاه‌ها اشاره می‌شود:

یوسف اباذری، با بی‌معنا خواندن «بومی‌شدن»، تصریح دارد که جامعه‌شناسی باید به مطالعه مسائل عینی، ملموس، انضمامی و جاری بپردازد و موضوعات نظری و انتزاعی مثل چیستی عدالت و آزادی را به فلسفه واگذارد (اباذری، ۱۳۸۵، سایت جامعه ایرانی).

غلام‌عباس توسلی نیز ضمن پذیرش مشروط بومی‌شدن، طرح این ایده را بدون اعمال پاره‌ای ملاحظات، سزاوار نقد می‌داند. پیشنهاد نهایی ایشان ضرورت ایجاد نوعی توازن و تعادل میان دانش وارداتی با دانش بومی معطوف به واقعیت‌های عینی محیط، برای تأمین اهداف مورد نظر است. از نظر وی، «بومی‌کردن یعنی بررسی مسائل در چارچوب یک منطقه خاص، حال با تقلید یا به شکل دیگر؛ به گونه‌ای که تمام فرضیه‌ها، روش‌ها و نظریه‌ها بومی باشند. این مسئله اگر هم ممکن باشد در درازمدت شدنی است» (توسلی، ۱۳۹۳، ص ۱۷۴). وی همچنین، ضمن تمایز نهادن میان دو مفهوم بومی‌شدن و بومی‌کردن، معتقد است:

«بومی کردن به معنای این است که ما بخواهیم هر چیزی را به میل خودمان بومی کنیم، این درست نیست و نمی توان چنین کاری کرد» (توسلی، ۱۳۹۳، ص ۱۷۴). وی در موضعی دیگر می نویسد: «اگر هدف این باشد که بخواهیم استفاده بهتری از این رشته ها بکنیم، بومی کردن معنا می دهد، اما خود بومی کردن نه درست است نه به صلاح؛ زیرا بومی کردن ما را از قالب های علمی موجود باز می دارد...» (توسلی، ۱۳۹۳، ص ۱۷۸) همچنین وی در موضعی دیگر، طرح این ایده را واکنشی به پیشرفت علمی غرب ارزیابی کرده است: مسئله بومی شدن تنها عکس العمل و واکنشی است در برابر پیشرفت های علمی که در دنیا شده است و ما فکر می کنیم که چون باید به آنها برسیم، پس باید جامعه شناسی را بومی کنیم (توسلی، ۱۳۹۳، ص ۱۷۴).

تقی آزاد ارمکی به جای بومی گرایی، تقویت جایگاه جامعه شناسی موجود و رفع مشکلات آن را توصیه می کند. از دید وی، علوم اجتماعی در ایران در حال تأسیس و استقرار است و در این شرایط به جای انتقاد از آن و دنبال کردن بومی گرایی باید به استقرار بیشتر آن از طریق تقویت نهادها و انجمن های علمی، هویت یابی، تقویت کنشگران علمی و بهبود سازمان آموزشی و متون علوم اجتماعی کمک کرد (نقل از: قانعی راد، ۱۳۸۹، ص ۱۴۲). آزاد ارمکی در توضیح مدعای خود می افزاید: «اساساً بومی گرایی در موقعیتی که هنوز علوم اجتماعی معلوم نشده و تناسب آن با دیگر حوزه های علمی و نظام اجتماعی معلوم نشده است، ناروا است» (آزاد ارمکی، ۱۳۸۶، ص ۲۰). به بیان دیگر، مشکل علوم اجتماعی در ایران، با فرض قبول، نه مشکلی درون علمی و معرفت شناختی که بیشتر از سازمان اجتماعی این علم و نظام آموزشی و پژوهشی آن ناشی شده و بی شک، بومی سازی علاج آن نیست. وی در موضعی نرم تر در بیان چیستی جامعه شناسی اسلامی می گوید: اگر ما جامعه شناسی را علم نگیریم، بلکه به عنوان یک گفتمان، رویکرد یا جریان اندیشه ای بگیریم، دیگر از علمی بودن خارج می شود و اینجاست که جامعه شناسی اسلامی معنی پیدا می کند... من هم مدافع جامعه شناسی اسلامی هستم؛ زیرا ادامه سنت فکری است و هم مخالف آن هستم؛ زیرا این جامعه شناسی ادامه آن جامعه شناسی علمی نیست... آنهایی که در مورد بومی سازی بحث می کنند از یک نوع نگاه ایدئولوژیک در مورد جامعه شناسی صحبت می کنند (ر.ک: آزاد ارمکی، ۱۳۹۵، ص ۷۳-۸۹).

نعمت الله فاضلی، نیز با طرح دو مفهوم بومی گرایی و بومی سازی از میان مفاهیم پنج گانه (بومی شدن، بومی بودن، بومی گرایی، بومی نگری و بومی سازی) معتقد است: «بومی گرایی<sup>۱</sup> نوعی گرایش سیاسی و ایدئولوژیک است. در این گرایش مسئله بومی امری سیاسی و مربوط به چگونگی

1. Nativism

رابطه و نسبت بین غرب و کشورهای غیر غربی است. در این گرایش سیاسی، مسئله بومی یک پروژه است. این گرایش بیشتر معطوف به «پیامدها»ی علوم اجتماعی است نه آموزش، تولید و کاربست آن. این گرایش بیش از هر چیز توسط روشنفکران و فعالان سیاسی و دولت‌ها پیگیری می‌شود و کمتر خاستگاه و جایگاه درون دانشگاهی یا درون اجتماع علمی دارد (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۹۴).

وی، همچنین در توضیح مفهوم بومی‌سازی، آن را ایده‌ای ناظر به بهره‌گیری از علم در جامعه خودی تفسیر می‌کند: بومی‌سازی<sup>۱</sup> نوعی سیاست یا خط‌مشی متأثر از گفتمان‌های مختلف مسئله بومی است که سعی در هدایت سازمان‌یافته علم به سوی بهره‌برداری از آن در جامعه معین دارد. این کار بیشتر از سوی شارحان بومی‌سازی نه عالمان و کنشگران عرصه علوم اجتماعی که اغلب دولتمردان و مدیران هستند، اتفاق می‌افتد. از این رو، بومی‌سازی بیشتر معطوف به دستاوردها و نتیجه علم است تا روش‌ها یا محتوای آن. بومی‌سازی در ایران بسته به اینکه به کدام یک از گفتمان‌های بومی‌گرایی (حداقلی یا حداکثری) گرایش داشته باشد و بسته به اینکه به کدام ایدئولوژی (ناسیونالیسم یا اسلام‌گرایی) وابسته باشد، محتوای متفاوتی داشته است (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۹۵). فاضلی، همچنین به مفروضات گفتمان بومی‌سازی با وجود روایت‌های مختلف آن در کشورهای غربی و غیرعربی توجه داده است (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۸۶).

از دید کچوئیان، علم بومی (شکل‌گیری نظریه‌های کلان اجتماعی معطوف به واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و هویتی جامعه ایران)، بدون داشتن وصف کلیت، شناخت بشری را بدل به تاریخ یا شناخت و آگاهی تاریخی می‌کند؛ چنین شناختی امکان فراروی در ماورای اطلاع و آگاهی خاص نداشته و همیشه مظنون و مقید به موضوع متفرد و غیر قابل تکرار خود است (کچوئیان، ۱۳۹۰، ص ۳). وی در عین حال، جامعه‌شناسی ایرانی، به معنای شکل‌گیری علم و دانشی براساس مختصات محلی-تاریخی یا براساس مثلاً عقیده و فرهنگ خاص جامعه ایران (مثل جامعه‌شناسی فرانسوی، آلمانی یا آمریکایی که وجود دارد)؛ را امری ممکن می‌داند؛ اگرچه وجود و تحقق آن در وضعیت موجود و ماهیت و چیستی آن جای بحث و گفتگو دارد (ر.ک: کچوئیان، ۱۳۹۲، ص ۴-۱۰).

حمید پارسانیا، هرچند بومی‌شدن را به اعتبار موضوعات و مسائل مورد مطالعه و متعلق علم و به اعتبار برخی رویکردهای غالب مثل رویکرد تفهیمی و تفسیری و نیز از دید قائلین به نسبت حقیقت و برخی دیدگاه‌های پست‌مدرن ممکن و بلکه اجتناب‌ناپذیر می‌داند، در عین حال معتقد است: طبق دیدگاه‌هایی که به ارزش معرفتی و جهان‌شناختی علم اعتقاد دارند و آن را معرفتی حاکی از

1. Indigenization

واقع می‌داند، علم همچون آینه‌ای است که بیرون از خود را نشان می‌دهد و شرایط و زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی در حقیقت و ساختار درونی آنچه «علم» نامیده می‌شود، تأثیرگذار نیست و اگر تأثیری هم باشد در جهت گسترش و یا محدودیت آن است. حقیقت واحد علم به تبع خود، ذهنیت مشترک عالمان را به دنبال می‌آورد. عالمان آنگاه که نسبت به موضوعی واحد از جهتی واحد علم پیدا می‌کنند، به حقیقتی مشترک دست می‌یابند و بین عالمان از این طریق زمینه تفاهم و گفت و شنود پدید می‌آید. از این‌رو، علم به لحاظ ذات و حقیقت خود مقید به خصوصیات شخصی و یا فرهنگی و اجتماعی عالم نیست. و به این اعتبار نه تقیدی به زاد بوم عالم دارد و نه می‌توان آن را به محیطی خاص مقید کرد. بر این مبنا، علم به لحاظ ذات خود در هیچ مرتبه‌ای از مراتب نه بومی است و نه می‌توان آن را بومی کرد. معرفت علمی نسبت به هر موضوعی به حسب ذات خود حقیقتی ثابت و تغییرناپذیر دارد و عوامل اجتماعی تنها می‌توانند در فعلیت یافتن و ظهور حقایق علمی، تأثیرگذار باشد. به این معنا که هر محیط اجتماعی به حسب نیازهای خود امکانات لازم را برای بسط و توسعه‌بخشی خاص از معرفت علمی فراهم می‌آورد؛ بدون آنکه بتواند در حقایق و روش‌های علمی تصرف نموده و تغییری ایجاد کند (پارسانیا، ۱۳۸۲). در هر حال، بومی شدن دانش‌های انسانی و اجتماعی، تنها ناظر به موضوع معرفت و علم است، و تکثر دانش براساس محیط‌های مختلف به معنای تکثر در روش یا شیوه و یا ساختار معرفت علمی نیست. از دید وی، قائلین به نسبیّت حقیقت، عوامل فرهنگی و اجتماعی را در تکوین ساختارهای معرفت علمی دخیل می‌دانند. این دیدگاه‌ها به‌طور طبیعی علم را دارای هویتی کاملاً فرهنگی و اجتماعی می‌دانند. و در نتیجه بومی بودن و بومی شدن را ضرورت و یا حق طبیعی ساختارهای علمی می‌دانند. مجموعه دیدگاه‌های نوکانتی نسبت به علم و همچنین منظرهای علم شناسانه‌ای که در طی قرن بیستم در مسیر گفتگوهای فلسفه علم شکل گرفته، و به دنبال آن نگرش‌های پست‌مدرن که در دهه‌های اخیر فضای غالب گفتگوهای فلسفی در باب علم را پوشش می‌دهند، همگی، بر تأثیر عوامل فرهنگی در تار و پود سازه‌های علمی نظر می‌دهند (پارسانیا، ۱۳۸۲).

لازم به یادآوری است که افزون بر مخالفان، برخی از موافقان و مدافعان ایده بومی شدن یا بومی‌سازی علم اجتماعی نیز در ضمن تقریر دیدگاه خود به برخی از پیامدها و تنگناهای معرفتی این ایده توجه داده‌اند: برای مثال، در آمیختن علم و غیرعلم تحت تأثیر دخالت عناصر فرهنگی در علم (که در نهایت به متورم شدن و بیمار شدن علم بومی منجر می‌گردد) (باقری، ۱۳۸۶، ص ۲۳)؛ ایدئولوژیک شدن علم تحت تأثیر در آمیختگی با عناصر فرهنگی،



مذهبی و ملی و در آمیختن با اغراض و اهداف سیاسی (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۹۴)، فقدان کاربرد این علم در شناخت سایر جوامع؛ نادیده گرفتن میراث جامعه‌شناسی جهانی و محدود شدن به یافته‌های محلی (توسلی، ۱۳۹۳).

### موافقان مطلق و مشروط بومی‌شدن

برخی از اندیشمندان علوم اجتماعی هرچند با ادبیاتی متفاوت و با ذکر قیود و ملاحظاتی، امکان (و) از دید برخی ضرورت) و بلکه تحقق نوعی جامعه‌شناسی ایرانی (نه لزوماً اسلامی ایرانی) را مورد تأیید قرار داده‌اند. برخی ضمن تأکید بر ضرورت مواجهه نظری با واقعیت‌های جامعه ایران به مشکلات موجود در مسیر تحقق این مهم نیز اشاره کرده و برخی علاوه بر بیان مشکلات، راه حل‌هایی نیز برای برون‌رفت از آنها به دست داده‌اند. در ادامه به مهم‌ترین آرای اظهار شده در راستای موافقت با ایده بومی‌شدن اشاره می‌شود:

محمد رضا تاجیک، معتقد است که علوم اجتماعی در هر جامعه‌ای ضرورتاً می‌باید از منظر و نظر تئوریک خاص و ناظر بر دقایق و عناصر هویتی و شخصیتی (تاریخی، فرهنگی، تمدنی، اجتماعی، سیاسی، جغرافیایی و...) خود به مطالعه آن جامعه بپردازد تا بتواند واقعیت‌های آن جامعه را به سخن در آورد و مهر از صندوقچه اسرار آنان برگیرد.

چنین رویکردی از یک سو، ما را در جغرافیای مشترک نظریه‌های گوناگون قرار داده و از سوی دیگر، ما را به ورود و توقفی خودآگاهانه در بطن و متن جغرافیای متمایز جامعه مورد مطالعه دعوت می‌کند (تاجیک، ۱۳۹۰، ص ۴۵).

در این رویکرد، معرفت اجتماعی دارای سرشتی موقعیت‌مند و وابسته به فرهنگ، زمان و مکان مشخص و حتی قوم‌مدارانه است. تاجیک همچنین، از یک سو، ما را به ورود و توقف خودآگاهانه در متن جغرافیای متمایز جامعه خودمان فرا می‌خواند و از سوی دیگر، به بودن در جغرافیای مشترک نظریه‌های گوناگون دعوت می‌کند (ر.ک: تاجیک، ۱۳۹۰، ص ۴۵-۶۱).

از دید حسن محدثی، علوم انسانی هم به لحاظ فرایند تولید و هم از جهت کیفیت محصول، علمی بومی‌اند؛ چون جوامع از نظر شرایط تاریخی و نیز از نظر فرهنگی با هم متفاوت‌اند و مولد پدیده‌های اجتماعی و انسانی متفاوتی از یکدیگرند، از این رو موضوع علوم انسانی از یک جامعه به جامعه دیگر، متفاوت خواهد بود. از این منظر، می‌توان مثلاً از جامعه‌شناسی فرانسوی، آلمانی یا ایرانی سخن گفت.

از این رو، می‌توان از علوم انسانی بومی سخن گفت و آن تجربه زیسته متفاوت انسان‌ها در محیط‌های اجتماعی گوناگون است. عالمان علوم انسانی بسته به محیطی که در آن می‌زیند هم

موضوعات متفاوتی را به منزله موضوع کار علمی شان برمی‌گزینند و نیز به خاطر تجربه زیسته متفاوتشان، به مقوله‌سازی‌ها و مفهوم‌سازی‌های گوناگونی راه می‌برند که امکان راهیابی بدان‌ها در محیط‌های اجتماعی دیگر موجود نیست (محدثی، ۱۳۹۱، ص ۲۴-۲۵).

از دید فکوهی، علوم انسانی و اجتماعی، برخلاف علوم طبیعی، علومی هستند که هم می‌توانند بومی‌سازی شوند و هم باید بومی‌سازی شوند. علوم انسانی و اجتماعی به دلیل آنکه علوم پیچیده‌ای هستند با رویکردها و مفاهیمی سروکار دارند که بدون آنکه در سطح محلی تعبیر، تعریف و فهمیده شوند، قابلیت کاربرد ندارند... (فکوهی، ۱۳۹۱، ص ۴۱-۴۲).

نعمت‌الله فاضلی، نیز ضمن تفکیک سه مفهوم دانش جامعه‌شناسی، گفتمان جامعه‌شناسی و رشته جامعه‌شناسی بر آن است که بومی‌شدن تنها در گفتمان جامعه‌شناسی و رشته جامعه‌شناسی، فرض صحت و بلکه تحقق دارد اما دانش جامعه‌شناسی بومی در تقابل با جامعه‌شناسی جهانی، محل گفتگو و نقد و ایراد است (سایت فرهنگ‌شناسی).

### موضوع مختار

به‌زعم نگارنده، فرض جامعه‌شناسی بومی با هر تلقی ممکن (به‌عنوان یک دانش، یک رشته، یک گفتمان، نوعی نظریه‌پردازی یا عقلانیت اجتماعی) چندان فرض غیر معقول و مستبعد نیست. این نوع جامعه‌شناسی فراتر از صرف تمرکز بر مسائل و واقعیت‌های عینی موجود و تاریخی جامعه ایران و مطالعه جهان عینی و ذهنی مردمی با مختصات فرهنگی، اجتماعی، تاریخی، مذهبی، زبانی و هویتی مشخص، که تقریباً موضع وفاق همه اندیشمندانی است که از امکان بومی‌شدن این علم سخن گفته‌اند؛ در ابعاد دیگری نیز از جامعه‌شناسی موجود به‌مثابه یک علم جهان‌شمول متمایز خواهد بود. بدیهی است که این دستگاه نظری برای مطالعه متنی با مختصات ویژه به اقتضای مسائل و موضوعات مورد بررسی به مفروضات زمینه‌ای خاص، روش‌شناسی، مسئله‌یابی، مفهوم‌سازی، فرضیه‌پردازی، مدل تحلیل و نظریه‌پردازی متناسب نیاز دارد.

عالم و محقق (فاعل شناسا) درگیر این مطالعه نیز قاعدتاً به دلیل لزوم برخورداری از برخی ویژگی‌های الزامی و ترجیحی دانشی، بینشی، گرایشی، نگرشی و روشی فردی دارای تعینات خاص محیطی خواهد بود یعنی جامعه‌شناس و اندیشمند اجتماعی آن از حیث جهان‌بینی، نظام ارزشی، عقلانیت، فرهنگ، تجربه زیسته و سبک زندگی؛ باید با جامعه و جهان مورد مطالعه خود تناسب وجودی و همدلی و همدردی عمیق و شهودی داشته باشد. این ویژگی‌ها با توجه به ماهیت معنایی جهان انسانی، ضرورتی روش‌شناختی دارد. بی‌شک، این تناسب خود را در نوع نگاه، مسئله‌یابی، توصیف، تبیین، تفسیر، توجیه و نقد واقعیت‌های فرهنگی اجتماعی و ارائه راهکارها نشان می‌دهد.

اگر انتظارات مربوط به اسلامی سازی جامعه شناسی موجود یا تولید جامعه شناسی دینی (جامعه شناسی اسلامی- ایرانی) را در این معادله دخالت دهیم، تمایزات مورد نظر در این دستگاه معرفتی و عناصر پیرامونی آن (که با مختصات ویژه هنوز تحقق عینی نیافته) برجستگی و وضوح بیشتری می یابد. علاوه اینکه از موضع و منظر الهیاتی، برخی از مبانی و مفروضات نظری و متافیزیکی جامعه شناسی موجود (مبانی هستی شناختی، انسان شناختی، معرفت شناختی و روش شناختی) در معرض مناقشات جدی است. بدیهی است که این نوع جامعه شناسی به اقتضای علمیت باید از همه ویژگی های اعتباربخش مثل عمومیت، امکان به اشتراک گذاری، آزمون پذیری و بی طرفی برخوردار باشد. همچنین این نوع جامعه شناسی با همه جامعه شناسی های بومی مثل خود و نیز با جریان غالب و مسلط این علم تعامل و دادوستد معرفتی خواهد داشت.

### راهکارهای تحقق

بی شک، تحقق آرمان بومی شدن / بومی سازی (با رویکرد ملی / ایرانی- اسلامی / اسلامی- ایرانی) و امکان یابی شکوفایی علوم اجتماعی بومی، مستلزم وجود زمینه ها و شرایط و تمهید مقدماتی در سطوح عاملی و ساختاری است که در صورت حصول، به طور تدریجی می توان به تحقق تدریجی این مهم امید بست. در این بخش نیز گزینه ها و پیشنهادات مختلفی وجود دارد که به مهم ترین آنها اشاره می شود:

از دید غلام عباس توسلی، تلاش برای یافتن مثال های ایرانی جهت تفهیم مباحث در کلاس های درس (به عنوان گام اول)، انجام پژوهش ها در چارچوب موضوعات و فضای فرهنگی ایران، برقراری ارتباط میان رشته های مختلف (علوم اجتماعی) گام های اساسی در مسیر بومی شدن شمرده می شوند (توسلی، ۱۳۹۳، ص ۱۷۴-۱۷۹).

آزاد ارمکی، به جای طرح بومی شدن، بومی سازی و بومی گرایی، بر لزوم تقویت و استقرار هرچه بیشتر جامعه شناسی رشدنا یافته و تثبیت نشده موجود از طریق تقویت نهادها و انجمن های علمی، هویت یابی، تقویت کنشگران علمی، بهبود سازمان آموزشی و متون علوم اجتماعی و تکوین پارادایم های ایرانی (هویت یابی نظری / بنیادهای نظری متناسب با تاریخ و فرهنگ ایران) تأکید دارد. جامعه شناسی ایران برای دستیابی به این پارادایم ها، باید به صورت بنیادی وضعیت موجود خود را مورد نقادی قرار دهد؛ رابطه اش را با زمینه های فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی جامعه ایران تعیین کند؛ تاریخ ایران / تاریخ فرهنگ ایرانی و تحولات آن را عمیقاً بشناسد؛ نسبت خود را با قلمرو سیاست / قدرت و دین / فرهنگ روشن سازد؛ به قلمروهای مهمی مثل دین، روشنفکری، استبداد و... توجه کند (ر.ک: آزاد ارمکی، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶).

محمد عبداللهی برای رفع برخی مشکلات شناختی راه حل‌های عملی (نه شناختی) ذیل را پیشنهاد کرده است:

تقویت همبستگی بین کنشگران فردی و جمعی علوم اجتماعی، تقویت انجمن‌های تخصصی و فراتخصصی به‌عنوان راهبردی مؤثر جهت‌گذار از تفکیک به طرف انسجام، تقویت همبستگی و همکاری‌های مشترک جامعه شناسان ایرانی در طرح مسائل بنیادی جامعه و بررسی آنها از ابعاد مختلف، پل زدن میان دانشگاه‌ها، رشته‌ها و کنشگران علوم اجتماعی از طریق فعالیت در انجمن‌های علمی، فراهم‌سازی امکانات بهتر برای بهبود علوم اجتماعی در ابعاد آموزشی، پژوهشی و تسهیل توسعه کشور (از طریق فعالیت در قالب انجمن‌های علمی)، تقویت سرمایه اجتماعی بین اصحاب علوم اجتماعی از طریق برقراری پل‌های ارتباطی بین تخصص‌ها، افراد، انجمن‌ها و نهادهای علمی (ر.ک: عبداللهی، ۱۳۸۵).

محمد امین قانع‌راد، ضمن تأکید بر اهمیت وابستگی علم به زمینه بومی و ملی، تحقق عینی آن را به اقدامات ذیل منوط می‌داند: انجام پژوهش‌های علمی به نفع چارچوب اجتماعی-اقتصادی کشورها؛ تلاش برای بومی‌کردن نهادهای علمی؛ انجام تحقیقات توسط پژوهشگران و شهروندان بومی و ترویج اجتماعات علمی ملی؛ تعیین موضوعات تحقیق و اولویت‌های پژوهشی از درون فرایند تصمیم‌گیری کشور (قانع‌راد، ۱۳۸۱، ص ۳۵؛ همچنین ر.ک: قانع‌راد، ۱۳۸۹، ص ۱۴۷).

محمد حسین پناهی، مراحل اساسی فرایند بومی‌سازی، با توجه به مراحل تحقیق عادی و بهنجار را در شش مرحله به شرح ذیل دسته‌بندی کرده است: (۱) انتخاب موضوع و مسئله تحقیق؛ ۲. ابداع یا انتخاب روش مناسب با موضوع و اهداف (به‌کارگیری روش‌های کمی و کیفی به صورت تلفیقی یا ابداع روش‌های جدید بر پایه مبانی فلسفی پذیرفته شده)؛ ۳. کشف پدیده یا روابط میان پدیده‌ها (در یک زمینه خاص یا جامعه خاص) در درون پارادایم یا نظریه خاص (چارچوب اتخاذ شده)؛ ۴. توصیف پدیده‌ها (این توصیفات تا آنجا که در قالب پارادایم‌ها و نظریه‌های موجود قابل جذب و فهم باشند؛ علم بهنجار بوده و سبب توسعه شناخت درون پارادایمی می‌گردند)؛ ۵. بومی‌سازی تعاریف وارداتی در درون چارچوب علمی (تک‌تک مفاهیم وارداتی جدید در مقام مطالعه توصیفی دقیق، نیاز به بازبینی دارند. برخی از مفاهیم وارداتی در جامعه ما کاربردی ندارند)؛ ۶. تبیین پدیده‌های اجتماعی (طبق نظریه اثباتی نظریه‌های وارداتی در جوامع مقصد نیز همانند جوامع مبدأ توان تبیین و کارآیی بالایی خواهند داشت و می‌توانند مورد استفاده قرار بگیرند). اما از دید نظریه‌های انتقادی تاریخ‌گرا، نظریه‌هایی که حاوی پیش‌فرض‌ها، گزاره‌ها و قضایای مختلف‌اند، ماهیت تاریخی و فرهنگی داشته و نباید انتظار داشت که در شرایط اجتماعی و فرهنگی دیگر توان تبیین مناسبی داشته باشند (پناهی، ۱۳۹۳، ص ۴۶-۴۸ و ۵۴-۵۵).

راهکارها، مقدمات، زمینه‌ها و بایسته‌های دیگری نیز صراحتاً و تلویحاً در بیانات موافقان بومی شدن و قائلین به ضرورت تولید علم اجتماعی بومی پیشنهاد شده که اهم آنها عبارتند از:

سرمایه‌گذاری همه جانبه جهت تولید علم و انجام پژوهش‌های خلاق، گسترش و تقویت ارتباطات و همکاری‌های علمی و پژوهشی در سطح ملی، تقویت اجتماعات علمی در داخل، شبکه‌سازی با هدف حذف جداره‌های سازمانی بین مراکز علمی کشور و فراهم‌سازی امکان حرکت جریان‌های اطلاعاتی، تبدیل جزایر علمی جدا افتاده در کشور به یک مجمع‌الجزایر، ظرفیت‌سازی برای مشارکت در جریان جهانی علم، گسترش همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی و عضویت در اجتماعات و سازمان‌های جهانی مربوط، گسترش همکاری‌های بین‌المللی از طریق مرتبط ساختن شبکه‌های داخلی با مراکز و قطب‌های جهانی تولید علم، انعکاس اطلاعات دریافتی و توسعه جریان تبادل اطلاعات علمی در داخل کشور، افزایش سهم فعالیت‌های پژوهشی از منابع ملی، تأسیس نهادها و سازمان‌های پژوهشی مورد نیاز و حمایت‌های لازم از آنها (بدیهی است که سازمان‌های اطلاعاتی در قالب این نهادها امکان سر ریز ساختن دانش موجود در گنجینه‌های اطلاعاتی به جامعه علمی کشور را فراهم خواهند ساخت)، افزایش کیفیت پژوهش‌های علمی با معیارهای درون‌گرا و با توجه به نیاز مصرف‌کنندگان، پیوند زدن فعالیت‌های علمی-پژوهشی با زمینه‌های اجتماعی و واقعیت‌های موجود، حمایت یکپارچه از برنامه‌های توسعه کشور و سیاست‌های علمی-پژوهشی آن، ایجاد تعادل و توازن میان سیاست‌های توسعه، مشارکت بیشتر بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری در فعالیت‌های پژوهشی و تقویت منابع مالی و زیرساخت‌های لازم جهت فعالیت‌های مزبور، افزایش معیارهای برون‌گرایانه و محیطی در ارزیابی فعالیت‌های پژوهشی، افزایش حساسیت دانشگاهیان و پژوهشگران نسبت به نیازهای عینی و مطالبات واقعی (محوریت جهت‌گیری‌های تقاضا محور)، تقویت کارشناسان با تجربه، نخبگان و نظریه‌پردازان علمی، تلاش در جهت تمهید یک فلسفه اجتماعی متناسب با جامعه ایران، تلاش در جهت دستیابی به فهم شفافی از واقعیت‌های تاریخی جامعه ایران، تأمین آزادی‌های مدنی لازم جهت فعالیت‌های آکادمیک و رفع زمینه‌های خودسانسوری، محدودسازی دخالت سیاست و ملاحظات سیاسی در فعالیت‌های علمی و پژوهشی، بها دادن به تأملات و داوری‌های جامعه‌شناسانه در تحلیل وقایع سیاسی اجتماعی معاصر ایران، افزایش توان سازمان‌های اطلاعاتی جهت مسئله‌یابی و مسئله‌شناسی در جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، تمهید اقدامات لازم جهت دستیابی به داده‌های معتبر بومی در خصوص پدیده‌ها و مسائل ملی، صورت‌بندی مناسب از مفاهیم پایه‌ای زیست فرهنگی اجتماعی متناسب با ارزش‌های بومی و اسلامی، حفاظت از دستاوردهای علمی کشور و جریان‌دهی آن در بخش‌های

مختلف، زمینه‌سازی جهت انعکاس آثار و یافته‌های فکری و فرهنگی اندیشمندان و محققان دانشگاهی علوم اجتماعی در فرهنگ عمومی و محیط‌های غیردانشگاهی، بها دادن به خلاقیت‌های محققان جوان، جدی گرفتن برخی سیاست‌های علمی-پژوهشی همچون برگزاری نشست‌های علمی، سمینارها، کرسی‌های نظریه‌پردازی و...؛ استفاده‌های حداکثری از نتایج تحقیقات داخلی در فرایند توسعه کشور، ایجاد زمینه بیشتر برای آشنایی عمیق محققان و اندیشمندان داخلی با ظرفیت‌های فرهنگی، اجتماعی و تاریخی ایران و واقعیت‌ها و اقتضائات آن در دوره معاصر (به‌ویژه معارف و آموزه‌های غنی اسلامی که عمیقاً در تاروپود فرهنگ این سرزمین تنیده شده است) و... (ر.ک: قانعی‌راد، ۱۳۸۱، ص ۵۵-۵۸؛ آزاد ارمکی، ۱۳۸۹، ص ۲۳۳؛ فاضل، ۱۳۹۱، ص ۶۲؛ فکوهی و ابراهیمی، ۱۳۸۸، ص ۳۰).

### مشکلات و موانع تحقق

متناظر با راهکارها و ملزومات ضروری و اقدامات بایسته جهت تحقق آرمان بومی شدن / بومی‌سازی یا تولید علم اجتماعی درون‌زا و فعال‌سازی ظرفیت‌های داخلی در راستای تأمین این مهم، می‌توان از مشکلات و موانعی نیز در این مسیر یاد کرد. بخشی از این موانع در ضمن بیانات اندیشمندان و برخی نیز در فهرست جامع پایانی تذکر یافته است. اهم این موانع از دید اندیشمندان علوم اجتماعی از این قرار است:

فاضلی، فقدان ساختار دموکراتیک لازم، فراهم نبودن زمینه فرهنگی برای توسعه این علوم، موانع سیاسی حکومت‌ها و عوامل دیگر را مانع رشد جامعه‌شناسی و بهره‌گیری داخلی از آن می‌داند (فاضلی، ۱۳۸۸، ص ۸۶).

از دید مسعود چلبی، مهم‌ترین مشکلات مطالعات نظری جامعه‌شناسی در کشور عبارتند از: فلسفه‌گرایی به معنای کلی‌گویی و نه کل‌نگری نظام‌مند و مبتنی بر داربست مفهومی استوار؛ استفاده از مفاهیم بسیط و دارای بار عاطفی؛ بی‌انضباطی فکری و عدم توجه لازم به «روش مندی»؛ نبود مسائل بنیادی و کاربردی محوری؛ گسست نظریه و تجربه یا نبود ارزیابی تجربی کارهای نظری؛ عدم استفاده از مفاهیم ژنریک به جای استفاده از سازه‌های ذهنی پراکنده و عاریتی؛ توقف مزمن در سایه جامعه‌شناسان جهانی و یا برعکس دور زدن آنان؛ عدم توجه کافی و منظم به روابط بین نظام‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ و سرانجام عدم توجه به روابط بین نظریه‌ها و نبود کوشش برای تلفیق و ترکیب آنها (ر.ک: چلبی، ۱۳۸۵).

محمد عبداللهی، مشکلات، موجود در مسیر بومی‌شدن را در موارد ذیل خلاصه کرده است:

۱. شقاق فکری و نظری و ضعف مطالعات بین رشته‌ای یا تبادل اطلاعات و یافته‌ها در

حوزه‌های مختلف (برای فائق آمدن بر آن، پژوهشگران رشته‌های تخصصی گوناگون باید یافته‌هایشان را در قالب مطالعات بین‌رشته‌ای با همدیگر در میان بگذارند و به نوعی پلورالیسم انسجامی دست یابند تا بتوانند کلیت پیچیده جامعه خود را از زوایای مختلف ملاحظه کنند)؛ ۲. غلبه گرایش‌های تفکیکی و خاص‌گرایی‌های اقتدارگرایانه قومی و دینی (که خود مانع تجربه یکپارچگی و انسجام در زندگی اجتماعی و سیاسی و پشت سر نهادن اقتدارگرایی شده است. [خاص‌گرایی اقتدارگرایانه عامل ناهم‌زبانی، عدم یا ضعف دیالوگ، عدم انباشت اطلاعات، انشقاق و ضعف توان در نقش‌آفرینی منسجم و اثبات‌کارایی شده است]؛ ۳. زندگی علمی در قالب تقسیمات بوروکراتیک اداری (اساتید در درون اتاق‌های جداگانه همچون جزایر جدا از هم زندگی و اندیشه می‌کنند)؛ ۴. رویارویی اساتید با تهدیدهای حداکثرطلبی سیاسی و ایدئولوژیک (از یک‌سو) و تعرض به حوزه عمومی ضعیف آنها از سوی منطق سیستم‌ها (از سوی دیگر)؛ ۵. تفکیک‌های اداری و سازمانی (که امکان درک کلیت زندگی اجتماعی ما را کاهش داده است (ر.ک: عبداللهی، ۱۳۸۵).

لازم به یادآوری است که موافقان و مخالفان بومی‌شدن، هر یک به تناسب و در ضمن به بخشی از مشکلات و موانع موجود در مسیر تحقق این مهم اشاره کرده‌اند. اهم موانع موجود در مسیر بومی‌شدن / بومی‌سازی علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی را می‌توان در قالب فهرست ذیل احصا کرد:

ضعف تلقی عمومی از ارزش و اهمیت کاربردی علم به‌ویژه علوم انسانی و اجتماعی (شاید به دلیل محسوس نبودن نتایج حاصل از وجود و توسعه این علوم)، فقدان مشروعیت اجتماعی-سیاسی علم به‌عنوان یک نهاد اجتماعی، عدم اعتنای کافی نهادهای مسئول به ضرورت بهره‌گیری از یافته‌های علمی و پژوهشی در توسعه کشور، ضعف آگاهی تصمیم‌گیران بخش‌های دولتی و خصوصی از یافته‌های علمی و اهمیت کاربردی آنها در حل مسائل و بحران‌های محیط، ضعف همکاری مراکز درگیر فعالیت‌های علمی و پژوهشی در سطح ملی، ضعف ارتباط مراکز علمی و پژوهشی با جامعه و بخش‌های خدمات، صنعت، کشاورزی و سایر بخش‌های وابسته و تحت نظارت دولت؛ ضعف ارتباط میان نهادهای مدنی، فرهنگی، صنفی، علمی، آموزشی و هنری؛ ضعف ارتباط نخبگان داخلی با یکدیگر و با نخبگان ایرانی مقیم خارج، توزیع نابرابر اعتبارات پژوهشی در حوزه‌های علمی مختلف، عدم حمایت مالی و اطلاعاتی دولت و نهادهای مربوط از محققان دگراندیش و خلاق، جریان ضعیف تبادل آرا و اندیشه‌ها میان اندیشمندان و پژوهشگران داخلی، ضعف مواجهه انتقادی با تولیدات علمی و پژوهشی داخلی و محصولات وارداتی، ضعف اخلاقیات و منش و مرام علمی در فعالیت‌های جاری، وجود موانع سازمانی

مختلف در مسیر تکوین و تقویت اجتماعات علمی در سطح ملی، ترجیح مصرف اطلاعات و یافته‌های علمی وارداتی بر اطلاعات و پژوهش‌های داخلی، ضعف احساس تعهد و مسئولیت برای مشارکت علمی و پژوهشی در چرخه پیشرفت کشور، وجود گسست تاریخی میان معارف دینی و دانش‌های مدرن و بروز شکاف معرفتی میان حوزه و دانشگاه به‌عنوان دو نهاد مهم تولید علوم انسانی و اجتماعی، ضعف اطلاع غالب دانشگاهیان از بنیادهای فلسفی علوم انسانی و اجتماعی موجود، غلبه خودسانسوری به دلیل احساس کمبود آزادی و وجود نگاه امنیتی و پلیسی به مقولات فرهنگی و معرفتی، فقدان عرصه عمومی برای نقد و بررسی آزاد مسائل عینی و جاری جامعه، عدم توجه محیط‌های علمی به نقش مردم در فهم و تحلیل مسائل اجتماعی و مشارکت آنها در تولید اشکالی از دانش و اندیشه اجتماعی (ضرورت توجه به اندیشه‌های خودجوش و تجربی)، غلبه نگاه مهندسی، سخت‌افزاری و دیوان‌سالارانه به حوزه فرهنگ به‌عنوان یک مقوله انسانی و امر وجودی، آسیمی شدن دانشگاه‌ها و مراکز علمی-پژوهشی (مثل مدرک‌گرایی، فقدان نخبه‌گرایی، توده‌وار شدن، سرقت علمی و ادبی، پایان‌نامه‌نویسی نیابتی، غلبه تفکر ترجمه‌محور، ضعف خودباوری و ترس از ساختارشکنی ساختارهای موجود و رویارویی با گفتمان‌های غالب، ضعف مایه‌های پژوهشگری در غالب دانشجویان و فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی و ضعف خلاقیت در عرصه‌های مختلف علمی و...؛ فقدان سنت فکری و وفاق نخبگانی در مبانی و مفروضات، سیاست‌زدگی نهادها و انجمن‌های علمی و حرفه‌ای، غلبه هژمونیک و اقتدارگرایانه معرفت دینی در فضای علمی کشور و بعضاً بروز تعارض با معرفت علمی، فقدان تلقی و درک مشترک مشخص از بومی شدن یا دینی شدن علم، فقدان یک دستگاه مفهومی که بتوان به پشتوانه آن به جهان‌نگریست، فقدان یک فلسفه اجتماعی تاریخی جهت هدایت اندیشه‌ها در مسیر تفسیر دینی واقعیت‌های اجتماعی-تاریخی و تعیین اولویت‌ها و انتظارات، ابهام در چگونگی بهره‌گیری توأمان از روش‌های مختلف علمی (عقلی، نقلی، شهودی و تجربی)، فقدان یا ضعف اطلاعات آماری متناسب با نیاز محققان و صعوبت دستیابی به آمارهای موجود، ضعف قابل توجه در تبدیل داده‌های آماری به داده‌های مفهومی، محرمانه بودن برخی اطلاعات محیطی و عدم دسترسی غالب نخبگان بدان‌ها، نیاز برخی تحقیقات به أخذ مجوز از نهادهای امنیتی، ممنوعیت برخی تحقیقات به دلیل پیامدهای محتمل سیاسی و امنیتی، ضعف امکانات زیرساختی جهت تولید داده‌های معتبر، ضعف انگیزه در غالب پژوهشگران به دلیل مشکلات و موانع دیوان‌سالارانه حاکم بر مراکز پژوهشی، ضعف عملکرد نهادهای حامی فعالیت‌های پژوهشی، ضعف امکانات لازم برای مشاهده بازخوردها جهت ارزیابی صحت و سقم نظریه‌ها و فرضیه‌های آزمون شده، ضعف تمایل نهادهای مسئول به پذیرش محصولات نظری بومی به دلیل ضعف اعتماد به نصاب علمیت آنها، ضعف عمده غالب



محققان در رجوع مستقیم به متون و منابع دینی و معرفت دینی، ابهامات جدی در چگونگی فرایند تولید علم اجتماعی دینی، ضعف عمده غالب دین‌پژوهان در تبدیل و ترجمه یافته‌های معارفی به زبان علمی و... .

اندیشمندان ذکر شده در این نوشتار به ترتیب عبارتند از: تقی آزاد ارمکی (جامعه‌شناس)، یوسف اباذری (جامعه‌شناس)، حسین کچوینیان (جامعه‌شناس)، ناصر فکوهی (مردم‌شناس)، نعمت‌الله فاضلی (فرهنگ‌شناس)، حمید پارسانیا (فلسفه علوم اجتماعی) و تماماً از اعضای هیأت علمی دانشگاه تهران؛ مسعود چلبی، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه شهید بهشتی؛ محمد عبداللهی، جامعه‌شناسی و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی، محمدامین قانع‌راد، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور؛ حسن محدثی، جامعه‌شناس و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی.

### نتیجه‌گیری

از ابتدای ورود دانش اجتماعی و رشته جامعه‌شناسی به ایران (دهه ۱۳۴۰) تلاش‌هایی بعضاً به صورت توأمان برای ورود، پذیرش، جذب و اهتمام به آموزش و درونی کردن جریان غالب جامعه‌شناسی موسوم به جامعه‌شناس غربی و بالتبع و در حاشیه آن تلاشی ضعیف در جهت شکل‌دهی نوعی معرفت / اندیشه / دانش اجتماعی با الهام از این جریان وارداتی و از رهگذر عطف توجه محققانه به بررسی مسائل خاص جامعه ایران تحت عنوان جامعه‌شناسی بومی، محلی، ملی، ایرانی (با ایران)، در مراکز علمی و دانشگاهی کشور صورت پذیرفت. مشابه این اقدامات در برخی دیگر از کشورهای اسلامی نیز عمدتاً با محوریت و عاملیت برخی متفکران مسلمان و به انگیزه اسلامی‌سازی این علوم و یا شناسایی و تبیین مواضع دین در تناظر با نظریه‌های غالب این علوم جریان یافت.

پس از پیروزی انقلاب و تحت تأثیر روند پرشتاب اسلامی‌سازی نهادها و ساختارهای جامعه، ضرورت بازبینی علوم انسانی و اجتماعی وارداتی / موجود در دانشگاه‌ها و اقدام در جهت اسلامی‌سازی این علوم متناسب با نیازها و اقتضانات جامعه ایرانی اسلامی، از سوی برخی مراکز و شخصیت‌های دغدغه‌مند مطرح شد. این روند هرچند در سال‌های اخیر به صورت خاموش و بسیار بطی و کند در برخی مراکز و در سطحی محدود تعقیب می‌شد؛ اما به دلایلی نتوانست به یک جریان غالب و هدایتگر در محیط‌های علمی تبدیل شود. تأکید جدی مقام معظم رهبری (مدظله العالی) بر ضرورت بازبینی علوم انسانی به‌عنوان یکی از وظایف جدی شورای عالی انقلاب فرهنگی، تحرک و پویایی درخور توجهی را عمدتاً در مراکز علمی-دانشگاهی وابسته به حوزه موجب گشت.

در سال‌های اخیر دو جریان بومی‌شدن، بومی‌سازی، بومی‌گرایی با جریان اسلامی‌سازی این علوم یا تولید علم انسانی و اجتماعی بومی با رویکرد اسلامی، به هم آمیخته و جریان دوم به دلیل قوت و نشاط و همسویی با انتظارات جامعه اسلامی و منویات مقام معظم رهبری (مدظله العالی)، جریان اول را به نوعی با خود همراه ساخته است. عناوینی همچون جامعه‌شناسی اسلامی، جامعه‌شناسی ایرانی-اسلامی و جامعه‌شناسی اسلامی-ایرانی معرف جریان‌ها و فرایندهای علمی و اندیشه‌ای خاصی است که در این راستا و در جهت بومی‌سازی دانش موجود یا تولید نوعی دانش اجتماعی بومی با رویکرد اسلامی تلاش می‌کند.

لازم به یادآوری است که عنوان اسلامی در ترکیب (جامعه‌شناسی ایرانی-اسلامی یا اسلامی-ایرانی) بیش از یک تفنن عبارتی از دو نوع منظر و تلقی از اسلام حکایت دارد. تلقی اول، با این پیش‌فرض که جامعه ایران یک جامعه اسلامی است و آموزه‌ها و فرهنگ اسلامی عمیقاً در تاروپود آن (در سطوح شخصیتی و نهادی و ساختاری) نفوذ و رسوخ دارد و نظام باورها، ارزش‌ها، هنجارها، سنت‌ها، رسوم، آیین‌ها، نمادها، سبک‌های زیستی و کنش‌های جاری غالب آن عمیقاً از اسلام تأثیر پذیرفته و در مواردی خود دین است که جلوه و صورت فرهنگی یافته است؛ از این‌رو، مطالعه واقعیات فرهنگی-اجتماعی این جامعه با هدف وصول به نوعی جامعه‌شناسی بومی یا تلاش در جهت بومی‌سازی دانش جامعه‌شناسی موجود با هدف بهره‌گیری از آن در مطالعه واقع‌بینانه جامعه ایران (در سطح تبیین، تفسیر، توجیه و نقد) در نهایت نوعی جامعه‌شناسی ایرانی-اسلامی، به دست خواهد داد. به بیان دیگر، این تلقی با رویکرد جامعه‌شناختی، به اسلام در مقام تحقق و عینیت اجتماعی-تاریخی یا اسلام فرهنگی شده، رسوب یافته و انضمامی نظر دارد. تلقی دوم که غالباً با عنوان اسلامی-ایرانی، فعالیت علمی خود را معرفی می‌کند؛ بیشتر با هدف استخراج نوعی دستگاه جامعه‌شناختی از متن و بطن منابع اصیل دینی که بالطبع می‌تواند نقش‌های معرفتی و غیرمعرفتی متعدد و متنوعی را در جامعه اسلامی از جمله ایران نیز به انجام رساند، تلاش می‌کند. تلقی دوم، به اسلام در مقام تعریف، انتزاعی و درون‌متنی نظر دارد.

در هر حال، مراد از جامعه‌شناسی ایرانی-اسلامی یا اسلامی-ایرانی دستگاهی معرفتی است که اولاً، از رهگذر مطالعه پدیده‌ها و واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، تاریخی، مذهبی، هویتی، زبانی و جغرافیایی جامعه ایران اسلامی تکون و قوام یافته یا توان لازم برای مطالعه جامعه‌شناختی آنها را متناسب با سطح انتظار داشته باشد؛ ثانیاً، مفاهیم، مبانی، مفروضات، روش‌ها، فرضیات، نظریه‌ها و پارادیم‌های غالب آن با اصول حکمت‌نظری و عملی اسلام همسویی داشته باشد؛ ثالثاً، فاعل شناسا و جامعه‌شناس آن، در دل این فرهنگ رشد و نمو یافته،

تجربه زیسته داشته باشد و با کنش‌گران تاریخی و معاصر آن عمیقاً همدلی و هم‌زبانی داشته باشد (به بیان دیگر، جامعه‌شناس و اندیشمند اجتماعی آن باید از حیث ذهنیت، عقلانیت، فرهنگ، تجربه زیسته و جهان زیست با جامعه و جهان مورد مطالعه خود تناسب وجودی و همدلی عمیق داشته باشد)؛ رابعاً، آمادگی لازم برای بهره‌گیری از میراث علمی موجود بشر و یافته‌های روزافزون جامعه علمی در مقیاس جهانی را متناسب با اصول و مفروضات پایه خود داشته باشد؛ خامساً، در جهت خدمات‌رسانی علمی و راهبری این جامعه در مسیر توسعه و پیشرفت و تحقق آرمان‌های مرحله‌ای مشارکت فعال داشته باشد.

## منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی علم مناقشه برانگیز در ایران، تهران: نشر علم.
۲. \_\_\_\_\_ (۱۳ و ۱۴ اردیبهشت، ۱۳۸۵)، «امکانات و تنگناهای پیش روی جامعه‌شناسی نظری در ایران»، همایش بررسی مسائل علوم اجتماعی ایران، میزگرد نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
۳. \_\_\_\_\_ (۸ خرداد، ۱۳۸۶)، «بومی‌گرایی علوم اجتماعی و ناکارآمدی آموزشی در ایران»، همایش علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران، ص ۳۲۲-۳۴۱.
۴. \_\_\_\_\_ (بهار، ۱۳۹۵)، «از جامعه‌شناسی علمی غرب‌مدار تا جامعه‌شناسی اسلامی ایدئولوژیک»، مصاحبه با فصلنامه صدرا، شماره ۱۷، ص ۷۳-۸۹.
۵. اباذری، یوسف (۱۳ و ۱۴ اردیبهشت، ۱۳۸۵)، «ضرورت برنامه‌های پژوهشی در جامعه‌شناسی ایران»، همایش بررسی مسائل علوم اجتماعی ایران، میزگرد نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
۶. ارشاد، فرهنگ (۱۳۷۸)، «بومی‌شدن علم و سهم دانشگاه در این جریان»، در دانشگاه، جامعه و فرهنگ انسانی، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
۷. باقری، خسرو (۱۳۸۶)، «علم بومی: قابلیت‌ها و تنگناها»، خلاصه مقالات همایش علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
۸. برزگر، ابراهیم (تابستان، ۱۳۸۹)، «رهیافت بومی‌سازی علوم انسانی»، روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۳، ص ۲۹-۵۴.
۹. پارسانیا، حمید (۱۳۸۲/۱۲/۲۸)، «بومی‌شدن علم»، روزنامه رسالت.
۱۰. \_\_\_\_\_ (بهار، ۱۳۹۵)، «مرگ جامعه‌شناسی! احیای فقه به مثابه معرفت علمی اجتماعی»، فصلنامه صدرا، شماره ۱۷، ص ۱۷۹-۱۹۵.
۱۱. پناهی، محمدحسین (زمستان، ۱۳۹۳)، «علم بهنجار و بومی کردن علوم اجتماعی»، راهبرد فرهنگ، شماره ۲۸، ص ۲۹-۶۰.
۱۲. تاجیک، محمدرضا (بهار، ۱۳۹۰)، «اجماع ارتدوکس؛ آسیب‌شناسی علوم اجتماعی در ایران امروز»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره دوم، ص ۴۱-۶۱.

۱۳. توسلی، غلام‌عباس (۱۳۸۶)، «گفتمان جایگزین در جامعه‌شناسی»، در خلاصه مقالات همایش علم بومی و علم جهانی: امکان یا امتناع؟، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران، ص ۹-۲۱.
۱۴. \_\_\_\_\_ (پاییز و زمستان، ۱۳۹۳)، «بایدها و نبایدهای جامعه‌شناسی بومی در ایران»، (مصاحبه)، نقد کتاب علوم اجتماعی، شماره ۳ و ۴، ص ۱۷۱-۱۸۰.
۱۵. جمعی از نویسندگان (۱۳۳۹)، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران (۱۳۳۷)، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
۱۶. چلبی، مسعود (۱۳ و ۱۴ اردیبهشت، ۱۳۸۵)، «درباره جامعه‌شناسی نظری، همایش بررسی مسائل علوم اجتماعی ایران»، میزگرد نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
۱۷. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۷۱)، مبانی اقتصاد اسلامی، تهران: سمت.
۱۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۶۳)، درآمدی به جامعه‌شناسی اسلامی، تهران: سمت.
۱۹. سایت فرهنگ‌شناسی <http://www.farhangshenasi.ir/persian/node>
۲۰. سایت جامعه ایرانی، تحت عنوان انزوای جامعه‌شناسی <http://www.Jameeirani.ir>
۲۱. سبزی، داود و محمدحسین جمشیدی (خرداد، ۱۳۹۳)، «بنیادهای فرهنگی-معرفتی بومی‌سازی نظریه‌های علوم انسانی»، ماهنامه معرفت، شماره ۱۹۸، ص ۱۳-۲۸.
۲۲. عبداللهی، محمد (۱۳ و ۱۴ اردیبهشت، ۱۳۸۵)، «پلورالیسم انسجامی»، همایش بررسی مسائل علوم اجتماعی ایران، میزگرد نظریه‌های جامعه‌شناسی، تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
۲۳. فاضلی، نعمت‌الله (بهار، ۱۳۸۸)، «گفتمان مسئله بومی-مسئله بومی‌سازی علوم اجتماعی از رویکرد مطالعات فرهنگی»، فصلنامه مطالعات اجتماعی ایران، شماره ۵، ص ۸۴-۹۶.
۲۴. فاضل، سید طه (تابستان، ۱۳۹۱)، «سازمان‌های اطلاعاتی و تولید علم بومی»، مطالعات راهبردی، شماره ۵۶، ص ۴۱-۶۶.
۲۵. فکوهی، ناصر و مرضیه ابراهیمی (بهار، ۱۳۸۸)، «دایاسپورای علمی ایرانی و نقش آن در بومی‌سازی علوم اجتماعی در ایران»، مطالعات اجتماعی ایران، شماره ۵، ص ۱۱۱-۱۳۸.
۲۶. فکوهی، ناصر؛ سیدضیاء هاشمی و مه‌ری سادات موسوی (۱۳۹۱)، «ویژگی‌های علوم اجتماعی، در علوم اجتماعی در ایران و چشم‌انداز آینده آن»، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۲۷. قانع‌راد، محمدامین (پاییز، ۱۳۸۱)، «شیوه جدید تولید دانش: ایدئولوژی و واقعیت»، فصلنامه جامعه‌شناسی ایران، شماره ۱۵، ص ۲۸-۵۹.

۲۸. \_\_\_\_\_ (بهار، ۱۳۸۹)، «مرور انتقادی بر تلاش‌های ایرانی برای توسعه جامعه‌شناسی دگرواره»، مجله جامعه‌شناسی ایران، شماره ۱.
۲۹. کچوئیان، حسین (دی و بهمن، ۱۳۹۰)، «بحران معرفت‌شناسی تجدد و علم بومی یا غیر تاریخی: معضله جمع متناقضین»، کتاب ماه علوم اجتماعی، دوره جدید، شماره ۴۶ و ۴۷، ص ۲-۴.
۳۰. \_\_\_\_\_ (خرداد، ۱۳۹۲)، «بیان مختصات جامعه‌شناسی ایرانی»، (بخش اول)، کتاب ماه علوم اجتماعی، شماره ۶۳، ۴-۱۰.
۳۱. محدثی، حسن (۱۳۹۱)، جامعه‌شناسی دین، روایتی ایرانی، تهران: یادآوران.